

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المملكة العربية السعودية

وزارة التعليم العالي

جامعة أم القرى

مكتبة الملك عبدالله بن عبدالعزيز الجامعية

قسم المخطوطات

بداية المصطلحات

وفضایل خو جکان سلسله نقشبندی قدس الله تعالی ارواحهم
 العلیة که همه وقت مذکور میکشت مشرف میشد و باد را بطرف
 از معارف و حقایق بلند و لطایف و دقایق رجمند که پیوسته بر زبان
 معجز بیان آن حضرت میکذشت مستعد میکشت و آن فواید شریفه
 و جواهر نفیسه را با ممداد لطیفه مدرکه در صدف قوت حافظه
 کما مثال اللؤلؤ المکنون می پرورد و بعد از انقضای هر صحبتی و انطوائی
 هر بسطی آن محفوظات و مکنونات را بی شایبه تبدیل و تغییر بقید
 تعلیق و غیره در می آورد و چون بواسطه شامت حوادث کردون
 و شامت نوازل کونا کون از سعادت مجاورت آن کعبه عز و اقبال
 محرومی روی نمود و از دولت ملازمت حیرم امایی و آمال مهوری
 واقع شده در آن فرصت مفارقت صوری و مهاجرت ضروری
 بر خاطر فائز گذشت و در ضمیر کسیر مرتسم گشت که آن نغایس مبرکه
 و کلمات مبارکه را که در آن ایام سعادت فرجام و اوقات میمنت
 انجام استماع افتاده بود یکجا جمع نماید تا رفیق سرگشته بعد و هجران
 شود و اینس این پای شکسته زاویه یأس و حرمان گردد شاید کردل
 شکسته را از مطالعه معانی آن تشیقی حاصل آید و دیده بخون اغشته

از مشاهده صور خطی آن تسلی روی نماید **نظم**
 چونکه شد از پیش دیده وصل یار • نایبی باید از و مان یاد کار •
 چونکه کل بگذشت و کلشن شد خراب • بوی کل را از که جویم از کلاب •

الحمد لمن رزق رزق الحقایق و الحکم علی قلوب العارفين بقیضه
 الا قدیس الا قدم و الصلوة علی المظفر الامم و مظهر اوتیت جوامع
 الحکم لیجل بها طوایف الامم و السلام علی آله و اصحابه مفاتیح الکرم
 و مصابیح الظلم **اما بعد** چنین گوید فقیر بی بضاعت و حقیر
 از استطاعت علی بن الحسین الواعظ الکاشفی المشتهر بالصیغی ثبته
 الله علی محبت او و آید و شرفه بحال متابعت اصفیایه که چون بمیان
 الطاف الهی و برکات عطا ف نامتناهی در او اواخر شهر ذی القعدة
 سنه تسع و ثمانین و ثمانیة تقبیل عتبه علیه و سده سنه حضرت
 ولایت منزلت هدایت منقبت قطب الکبراء المحققین و غوث العظما
 الموحدين خرد بعد ناصر الحق و الحقیة و الدینا و الدین عبید الله رضی الله
 تعالی عنه و آرضاه اتفاق افتاد و نوبتی دیگر در او ایل ماه ربیع الاخر
 سنه ثلاث و تسعین و ثمانیة بشرف پای بوسی خدام آن آستانه و ملازم
 آن دولتخانه دست داد در خلال مجالس فادت مآب و محافل افاضت
 انتساب حضرت ایشان باستماع بعضی از خصایص و شمایل و مناقب

وفضایل

چونکه شد خورشید و ما را کرد داغ. چاره نبود بر مقامش از چراغ. •
لیکن بسبب عوارض روزگار و نوایب لیل و نهار این معنی پیوسته در
عقدۀ تاخیر و تعویق می افتاد و گره بسته از رشته تالیف و تلفیق
نمی کشاد تا بعد از شانزده سال در شهر سنه تسع و ستمایه آن داعیه
قدیم تجدید یافت و خاطر جمع و ترتیب آن شتافت و آنچه از احوال و اطوار
سلسله خوجکان و خلفا و اصحاب ایشان طبقه بعد طبقه در کتب
معتبره این طایفه بزرگوار بتفاریق دیده بود و یا از حضرت ایشان
و سایر عزیزان این سلسله بی واسطه و بواسطه شنیده با تربیتی لایق
و ترکیبی موافق درین مجموعه درج نمود و آنرا بذکر شمایل حضرت ایشان
که مقصود اصلی ازین تصنیف و عله غایی ازین تالیف آن بود با تمام
رسانید و بایراد احوال و مقامات و شرح اطوار و کرامات آن حضرت
مسکینه الختام گردانید و درین کتاب مرجا که لفظ حضرت ایشان بر سبیل
اطلاق ایراد نمود مراد حضرت ولایت پناهی عبید اللہی بود قدس
الله تعالی سره و اعلی ذکره و هر جا از معارف و لطایف این طایفه علیه
روح الله تعالی ارواحهم و نور استباحهم نکته برداخت عنوان آن را بجهت
فاصله بلفظ رشمه موشع و مرشح ساخت و در باقی مواضع هر جا بفاصله
احتیاج افتاد دایره صغیره آنجا نهاد و چون فیوض نورسیده رشحات
جان فرا بود از عین الحیوة قلوب ارباب علم و عرفان و اصحاب ذروت
و وجدان ترشح نموده و بساتین صد و رطالمان ضادقا خلاص

و مجتبان

و مجتبان کامل الاختصاص را تا زکی و طراوت افزوده ازین جهت
مستعمل شد **بر رشحات عین الحیات** و لفظ عجایب اتفاقات آنکه
تاریخ کتاب رشحات از عدد حروف وی که نهصد و نواست اتفاق
افتاد چنانچه از قطعه و رباعی آخر مستفاد است **و الله یهدی لی**
الرشاد ملتزم از طالبا ن طریق و سالکان سبیل تحقیق آنست که چون
وقت شریف ایشان از مطالعه احوال و اطوار و معارف و حقایق
آن عزیزان خوش کرد و متصدی این جمع و ترتیب را که پریشان تر است
از هر پریشان و امیدوار بواسطه محبت درویشان در آن وقت
از کوشه خاطر عاظم فرزند گذارند و بدعای خیر یاد آرند و مأمول
از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق ناظران منصف و حاضران بشعور
متصف آنکه چون باعث این خطاب و جامع این کتاب را درین کیفیت
و کوی مدخلی بغیر از نقل شمایل و فضایل اهل حقایق و معانی نیست
و در ادای معارف و لطایف این طایفه منصبی و رای شیوه ترجمانی
نی پس باید که عبارات و اشارات این عزیزان را هدف ناوک
طعن و انکار نسازند و خود را درها و بیوهان و بادیه بارینند ازند
و السلام علی تابع الهدی و بنای این مجموعه بر مقاله و سه مقصد
و خاتمه اتفاق افتاد منته المبدأ و الیه المعاد و فهرست مقاله
و مقاصد و خاتمه اینست **مقاله** در ذکر طبقات خوجکان
سلسله نقشبندیه قدس الله تعالی ارواحهم العلیه من اوطار الی اخر

هم بوجه اجمال وهم بطریق تفصیل وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ
مقصد اول در ذکر آما و اجلا و اقربای حضرت ایشان و تاریخ
ولادت آنحضرت و احوال ایام صبی و شمه از شمایل و اخلاق و اطوار
حضرت ایشان و ابتدای سفر و دیدن مشایخ زمان قدس الله ارواحهم
مقصد دوم در ذکر بعضی از حقایق و معارف و دقائق و لطایف
و حکایات و امثال که در خلال احوال آنحضرت ایشان بواسطه استماع
اقتاده است **مقصد سیوم** در ذکر بعضی از تصرفات عجیبه و امور
غریبه که بطریق خرق عادت آنحضرت ایشان ظاهر شدن و نقل ثقات
و عدول در آن بصحت پیوسته و هر مقصدی ازین مقاصد ثلثه
مشمول خواهد بود بر سه فصل **خاتمه** در ذکر تاریخ وفات
حضرت ایشان و کیفیت انتقال و احوال آنحضرت از در دنیا بدار
آخرت **مقاله** در ذکر طبقات خوجکان سلسله نقشبندیه
قدس الله تعالی ارواحهم العلیه من اولها الی آخرها هم بوجه اجمال
و هم بطریق تفصیل وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ پوشیده نباشد
که حضرت ایشان تعلیم ذکر و نسبت طریقه خوجکان قدس الله ارواحهم
از خدمت مولانا یعقوب جرجی گرفته اند و ایشان از حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند و ایشان از امیر سید کلال و ایشان از خواجه محمد
باباء سماسی و ایشان از خواجه علی رامیتنی و ایشان از خواجه محمود
انجیر فغنوی و ایشان از خواجه عارف ریوگروی و ایشان از خواجه

عبد الخالق

عبد الخالق عجد و آنکه سر حلقه سلسله خوجکانند و ایشان از خواجه
یوسف هدایی و ایشان از خواجه علی فارمدی و ایشان از شیخ
ابو القاسم کرکائی و شیخ ابو القاسم را نسبت اب در علم باطن بدو جانب است
یکی بشیخ ابو الحسن خرقائی و وی را بشیخ ابو یزید بسطامی و ولادت
شیخ ابو الحسن بعد از وفات شیخ ابو یزید است بمذتی و تربیت شیخ
ابو یزید ویرا بحسب باطن و روحانیت بوده است نه بظاهر و صورت
و نسبت ارادت شیخ ابو یزید بحضرت امام جعفر صادق است رضی
الله تعالی عنه و بنقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابو یزید
نیز بعد از وفات حضرت امام است و تربیت حضرت امام نیز ویرا
بحسب معنی و روحانیت بوده است نه بحسب ظاهر و صورت و حضرت
امام جعفر را رضی الله عنه چنانچه شیخ ابوطالب مکی قدس الله سره
در قوت القلوب آورده و نسبت ثابت یکی بوالد بزرگوار خود
امام محمد باقر و ایشان را بوالد بزرگوار خود امام علی زین العابدین
و ایشان را بوالد بزرگوار خود امام حسین و ایشان را بوالد بزرگوار خود
امیر المؤمنین علی رضوان الله علیهم اجمعین و ایشان را بحضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم و مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم سلسله نسبت
ایمه اهل البیت را رضی الله تعالی عنهم از جهت نفاست و عزت
و شرفی که دارد سلسله الذهب نام کرده اند و نسبتی دیگر که حضرت
امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه دارد هم بقول شیخ ابوطالب مکی قدس سره

چو شاخ سدره نه در سر بلندش هما • جو باغ روضه نه در میوه بخشیش مانند
 فروع آن بیفوض کرم کرامتایه • اصول آن بصفتا قدم قوی پیوند
 ببدل میوه عذاری هزار روزی خواه • بسبب سایه پناه هزار حاجتمند
 ستوده خواجه عبید الله آنکه در همه عمر • جز از شهود حقیقت دلش نشد خرسند
 بهش صد و نود و پنج صراط اجاش • نکرده رحم بر اهل جهان زنج بکند
 گذشته پاسی از آخرین آن ماهی • که شمع جمع رسل را در ورسید گزند
 بود رفتن او همچو دیگران جائی • زده هر حادثه رای سپهر فتنه پسند
 چو جذب معنی وحدت بجار فرار درو • نه ممکن است که ماند بقید صورت بند

قطعه

بهش صد و نود و پنج در شب شنبه • که بود سلخ مد فوت احمد رسل
 کشید خواجه دنیا و دین عبید الله • شراب صافی عیش ابد ز جام اجل
 قرارگاه دلش باد در مدراج قرب • معارج درجات مشاهده کل

مولفه

نقشبندی به عجب طایفه پرکارند • که چو پرکار دیرین دایره سر پرکارند
 همه کرد آمده در مرکز یک دایره اند • همه واقف شده از کردش یک پرکارند
 نقشبندی ولی بند به نقش نید • هر دم از بوالعجبی نقش در پیش آرند
 هر زمان بو قلمون وار برنگی گزند • وین عجبتر که ز رنگ دو جهان پزارند
 کرچه در ظاهر مانند بیاطن خاصند • کرچه در صورت خصمند بمعنی یارند
 آب نیلند ولی بر لب قطعی خونند • روح محضند ولی بر خر عیسی یارند

کرچه

کرچه مرات صقیلند حبش از نک اند • و رچه کلزار خلیلند حطب از نازند
 در قبا از و شال عبا یاد دهند • نه چو ز راق و شان خرقة از زوق دارند
 ستر و نلبیس بود شیو این عیاران • متلبس بصفتا ملک ستارند
 ستر این کثرت موهوم دران وحده صر • چشم دارند از ان بر سر استغفارند
 نکند کثرت آثار در ایشان تأثیر • خیس باد و خسته بر مبداء این آثارند
 پاس انقاس بود خصلت این شاه و شاهان • پاسباند ولی پادشاه اختیارند
 دم نکه داشته چون نافه مشکند و کر • لب کشایند روان پرورد عطارند
 خامشانند ولی وقت سخن طوطی وار • همه شیرین جرحا تند و شکر گفتارند
 انجم آسایه را خلوت در انجم است • شمع هر انجم و رونق هر بازارند
 چون نه هاله نشینشان سفر اندر ^{وطنست} • بتن استاده بدل در کشتن و رفتارند
 حال این کرم روان محسبها جامده است • لیک افسرده دلان چون خودشان ^{بنظرند}
 اهل دل قافله کعبه عشقند ولی • این جگر داران آن قافله را سالارند
 در سینه خانه صحای فنا کرده نزول • خیمه بر تر زده زین نه شوق زنگارند
 هر یکی سدا مانند میدان جهاد • کوهی از لومه لایم بکمی شمارند
 ماهیانند که در بحر صفا راست روند • همچو خرچنگ لبجوی نه کج رفتارند
 بر لب نشند دلان روح فزایا قوتند • در کف و سوسه کیشان ز مرشت ^{بند} افشا
 شاهد شاه وجودند دیرین دارو • نه چو منصور سیر عریده چوی دارند
 میرسد شان رطب معرفت از غل و جو • یارب از بخت خود این قوم چه برخوردارند
 هفت پیت از غزل بوی بدل عارف روم • که همه با خردان و اله آن گفتارند

میکنم تضمین کند صفت این پاکان • آن که با شرف عقد ثریا دارند
چون صدق کوش نه و جای ده اند ^{صاف} • این غزل را که بحر عقد درش شمارند

غزل

هله هله در شهر دوسه طر آرد • که بتد پیر کلاه از سر مه بردارند
دوسه رندند که هشیار دل ^{دوسه} مستند • که فلک را یکی غریبه در جرح آرد
صورتی اند ولی دشمن صورتها اند • در جهانند ولی از دو جهان پزارند
یار آن صوت غیب اند که جان طالب است • همچو چشم خوش و خیره کش و پمارند
که بکف خاک بگیرند ز سرخ شود • روز کندم دروندار چه بشب چو کارند
مردمی کن مر از صحبتشان مردم شو • زانکه این مردم دیگر همه مردم خوانند
ای صفی مردمی آموز از ایشان کایشان • مردم دیده پنهانی اولوا البصائرند
نور این مردم دیده بینا که بود • ان کزو اهل نظر چشم عنایت دارند
قطب آفاق شه کون و مکان خواجه عسید • که عموم نعم او همه روزی خوانند
بتر عالم توحید که از مشکا تش • همه ذرات جهان مقبلس انوارند
خواجه زمره احرار که شاهان جهان • بردر چشمت او بنده و خدمتکارند
دین پناها تو بی آن قبله حاجات که ^{خلق} • پیخود از هر جهتی روی بوی می آرد
همه با طوق و فاحلقه بکوشان تو بند • که عبیدند درین راه و کواحرارند
جاهلانی که سزای بقیه امرت چنند • در چراگاه بلاهت خرف افسارند
که سراسیمه فتاده بتد تیه ضلال • گاه حیرت زده در بادینه ادبارند
ناکسانی که ز احسان تو محروم زینند • بر لب بحر جگر تشنه چو بوتیارند

پیخودانرا

پیخودانرا جناب تو دامد کشتی است • پیدلان درخ قلاب تو ماهی وارند
آن حریفان که می از ساغر عشقت ^{نشند} • که چه بس پیخود و مستند عجیب ^{زند}
ماهی بحر توام و ز صفت و مدح تو پیر • چون صدفها که لبالب در شهر وارند
هر شد غرقه بحر تو فزود آب رخس • اهل ساحل چو صدق مریزه ^{زند} پیخود

• جاودان غرقه درین بحر صفا با دصفی •

• هرگز نش یارب ازین بحر برون مگذارند •

ان کرم روان که عالم از غلغله شتا • پر بود سفر فتاد ازین مرحله شان
پچاره صافی چون سلگی سوخته یک • افتان خیرن از عقب قافله شان

رَشَّحَاتُ عَيْنِ حَيَاتِنَا وَصَلَّتْ إِلَى رَوْضِ الْمُنَى •

• فَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي آعْطَى الْوَرَى بَرَكَاتِهَِا •

لَمَّا رَأَيْتُ تَمَامَهَا فَشَرَعْتُ فِي تَارِيخِهِ •

• مَا كُنْتُ عَطْشَانًا لَهُ قَدْ فَاضَ مِنْ رَشَّحَاتِهَا •

آمد رشحات ما کثیر البرکات • چون آب خضر منبج از عین حیات
یا بند محاسبان سنجیده صفا • تاریخ تمامش از حروف رشحات

• تم الكتاب بعون الملك الوهاب يوم •

• الاربعا الثالث عشر شهر ربيع الاول •

• سنة خمس وستين و تسعين •

